



دانش نیک مینش نیک نش نیک

دانشگاه جهانی کوروش بزرگ و دانش سیاسی

کوششی در شناخت صهیونیزم

بخش دوم : در شناخت تورات

فرگرد دوم

در دو بخش پیشین این پژوهش اشاره کردیم که شناخت صهیونیزم بدون شناخت سرگذشت خاندان اسراییل و پی گرفتن فراز و فرود رخدادهایی که فرزندان یعقوب در گذرگاه تاریخ چند هزارساله ی خود پشت سر گذاشته اند، کاری است ناشدنی. از سوی دیگر پژوهشگری که بخواهد کارنامه ی خاندان اسراییل و سرگذشت تبار یهود را بررسی کند، بدون پژوهش در تورات راه بجایی نخواهد برد، از این رو بسیار بایسته است که این گهنترین نامه را که خاستگاه دینهای ابراهیمی است بدرستی بشناسیم.

چنانچه گفته شد تورات در آغاز تنها بخشهای پنجگانه ی زیر را در بر می گرفت:

- 1 - سفر پیدایش یا Genesis
- 2 - سفر خروج یا Exodus
- 3 - سفر لاویان یا Leviticus
- 4 - سفر اعداد یا Numbers
- 5 - سفر تثنیه یا Deuteronomy

ولی سپس تر بخش های دیگری نیز بر آن افزوده شدند که در این فرگرد به آنها نیز نگاهی خواهیم داشت. نخستین بخش **صَحِيفَه يوشع** نام دارد. **صَحِيفَه** در چم نامک، یا کتاب کوچک است و **يوشع** نام بزرگترین رهبر بنی اسرائیل پس از موسی در دوران بیابانگردی است. این بخش از تورات گزارش رخداد های دوران فرمانروایی خردمندانه ی او است. یوشع از دوستان نزدیک و پیشکار موسا، بهنگام بیرون آمدن از مصر 44 ساله و پس از نبردهای سنگین، بهنگام گذر از اردن هشتاد و چهار ساله بود و در سال 1426 پیش از عیسا چشم از جهان فرو بست.

صَحِيفَه يوشع بیست و چهار فرگرد دارد. دوازده فرگرد نخست، گزارش چگونگی گشودن شهرهایی است که بر سر راه بنی اسرائیل بودند، و دوازده فرگرد دیگر گزارش بخش کردن زمینهای بدست آمده در میان دوازده خاندان اسرائیل است. به فرازهایی از این بیست و چهار فرگرد نگاه می کنیم: « .. و واقع شد بعد از وفات موسی خداوند **يوشع** بن نون خادم موسی را خطاب کرده گفت * موسی بنده من وفات یافته است پس الان برخیز و از این اردن عبور کن، تو و تمامی این قوم بزمینی که من به بنی اسرائیل می دهم * هر جائیکه کف پای شما گذارده شود بشما خواهم داد چنانکه بموسی گفتم * از این صحرا و این اُبنان تا نهر بزرگ یعنی نهر فرات تمامی زمین حَتیان و تا دریای بزرگ بطرف مغرب آفتاب حدود شما خواهد بود * هیچکس را در تمامی ایام عُمرت یارای مقاومت با تو نخواهد بود. چنانچه با موسی بودم با تو خواهم بود. ترا مُهمل نخواهم گذاشت و ترک نخواهم کرد * قوی و دلیر باش زیرا تو این قوم را متصرف زمینیکه برای پدران ایشان قسم خوردم که بایشان بدهم خواهی ساخت * فقط قوی و بسیار دلیر باش تا بر حسب تمامی شریعتی که بنده من موسی ترا امر کرده است متوجه شده عمل نمایی * زنه از آن بطرف راست یا چپ تجاوز منما تا هر جائیکه روی کامیاب شوی .. باب اول

و واقع شد که چون تمامی ملوک آموریان که به آن طرف اردن بسمت مغرب بودند و تمامی ملوک کنعانیانی که بکناره دریا بودند شنیدند که خداوند آب اردن را پیش روی بنی اسرائیل خشکانیده بود.. از اینرو دلهای ایشان گداخته شد و از ترس بنی اسرائیل دیگر **جان در ایشان نماند**.. باب پنجم.

و خداوند به یوشع گفت **مترس و هراسان مباش** تمامی مردان جنگی را با خود بردار و برخاسته به **عای** { یکی از شهر های کنعانیان } برو اینک **مَلِک عای** و قوم او و شهرش و زمینش را بدست تو دادم .. باب هشتم

و واقع شد که تمامی ملوک حَتیان و آموریان و کنعانیان و فرزیان و حویان و یبوسیان که به آن طرف اردن در کوه و هامون و در تمامی کناره دریای بزرگ تا مقابل اُبنان بودند چون این را شنیدند با هم جمع شدند تا با یوشع و اسرائیل متفقاً **جنگ کنند** ... باب هشتم

و چون ایشان از پیش اسراییل فرار می کردند و ایشان در سرازیری بیت حورون می بودند آنگاه خداوند تا عزیقه برایشان از آسمان سنگهای بزرگ بارانید تا مردند، و آنانیکه از سنگهای تگرگ مردند بیشتر بودند از کسانیکه بنی اسراییل بشمشیر کُشتند * آنگاه یوشع در روزیکه خداوند آموریان را پیش بنی اسراییل تسلیم کرد بخداوند در حضور بنی اسراییل تکلم کرده گفت: ای آفتاب بر جَبْعُون بایست و تو ای ماه بر وادی ایلون * پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا بنی اسراییل از دشمنان خود انتقام گرفتند .. و چون ملوک را نزد یوشع بیرون آوردند یوشع تمامی مردان اسراییل را خواند و بسرداران و مردان جنگی که همراه وی می رفتند گفت: نزدیک بیایید و پایهای خود را برگردن این ملوک بگذارید * پس نزدیک آمده پایهای خود را برگردن ایشان گذرادند * و یوشع بایشان گفت مترسید و هراسان مباشید قوی و دلیر باشید زیرا خداوند با همه دشمنان شما که با ایشان جنگ می کنید چنین خواهد کرد.. باب دهم

در پی صحیفه یوشع که تا پایان به همین ترتیب پیش می رود، می رسیم به سفر داوران.

از زمان راهبری موسی تا آغاز دوران پادشاهی در خاندان اسراییل، گروهی از مردان کارآموده و باورمند به آیین یهود، به کار دآوری برگزیده می شدند تا مردم را به راههای بایسته راهنمایی کنند. سفر داوران سرگذشت بنی اسراییل پس از درگذشت یوشع - گزارش فراز و فرود رخدادها در آن کوچ تاریخساز - کارنامه ی داوران - و گزارش برخی از زشتکاریهای بنی اسراییل در آن دوره است. به فرازهایی از این سفر نگاه می کنیم: « .. و بنی اسراییل در نظر خداوند شرارت ورزیدند و بعل ها را عبادت نمودند

{ بسیاری از مردم جهان باستان، از میانرودان گرفته تا ایران و سوریه و مصر، و از آنسو سراسر اروپا و چین و هند و ژاپن و بسیاری از مردم دیگر، روشنان آسمان مانند خورشید و ماه و ستارگان را خدایان پنداشته و بر آنها نماز می بردند، نزد بیشتر این مردم خورشید خدای نرینه و ماه خدای مادینه بود و ستارگان نیز برخی سرشت زنانه و برخی سرشت مردانه داشتند. گاه از این خدایان تندیسهایی می ساختند و اسب و گاو و گوسپند، و گاه فرزندان خود را نیز برای خرسندی دل آنان می کُشتند. در زبان این مردم، خدایان نرینه بعل و خدایان مادینه عشتاروت نامیده می شدند، و چنانچه از این گزارش دانسته می شود برخی از مردم اسراییل نیز به پرستش این خدایان پنداری روی آوردند.}

ویهوه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود ترک کردند و خدایان بیگانه را پیروی نموده بعل و عشتاروت را عبادت نمودند * پس خشم خداوند بر اسراییل افروخته شده ایشان را بدست تاراج کنندگان سپرد تا ایشان را غارت نمایند و ایشان را بدست دشمنانیکه باطراف ایشان بودند فروخت بحدیکه دیگر نتوانستند با دشمنان خود مقاومت نمایند * و بهر جا که می رفتند دست خداوند برای بدی ایشان می بود چنانکه خداوند برای ایشان قَسَم خورده بود به نهایت تنگی گرفتار شدند « باب دوم

«و بنی اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند شرارت ورزیدند و خداوند ایشان را بدست فلسطینیان چهل سال تسلیم کرد..» باب سیزدهم

در پی این شکست اسرائیل، داستان شمشون و دلیل می آید که بیشتر بدرد هالیود می خورد تا یک بررسی تاریخی.

پس از سفر داوران کتاب روت جا گرفته است که تنها چهار فرگرد دارد و بگونه ای می توان آنرا دنباله سفر داوران بشمار آورد، و چون ارزش ویژه ای از دیدگاه تاریخی ندارد از آن نیز می گذریم.

پس از روت نوبت کتاب سموئیل می رسد که در دو بخش فراهم گردیده و از ارزش بسیار زیادی در شناخت سرگذشت و کارنامه ی مردم یهود برخوردار است.

نام سموئیل را در زبان عبری می توان { خدا شنیده - یا شنیده ی خدا } برگردان کرد. بهر یکم این نام { سمو - یا شمو } از ریشه ی شنیدن و بهر دوم { بیل } در چم خدا و همان است که در نامواژه های جبرائیل - میکائیل - اسرافیل و دیگر فرشتگان در دستگاه یزدان شناسی یهود آمده است. مادر سموئیل از اینکه نمی توانست باردار بشود رنج بسیاری برد، سرانجام: « بتلخی جان نزد خداوند دعا کرد و زارزار بگریست* و نذر کرده گفت: ای یهوه صباوت، اگر بمصیبت کنیز خود نظر کرده مرا بیاد آوری و اولاد ذکوری بکنیز خود عطا فرمایی او را تمامی عمرش بخداوند خواهم داد و اُسْتُرَه { تیغ سر تراشی } بر سرش نخواهد آمد.. بعد از مرور ایام حنّا حامله شده پسری زایید و او را سموئیل نام نهاد و گفت خداوند او را بمن داد.. من نیز او را برای خداوند وقف می کنم تا روزیکه زنده است وقف خداوند خواهد بود. باب اول

در بخش های آغازین این کتاب، شکست های پیاپی و بسیار مرگبار بنی اسرائیل را در هموردی با فلسطینیان می بینیم: «و اسرائیل بمقابله فلسطینیان در جنگ بیرون آمدند.. اسرائیل از حضور فلسطینیان شکست خوردند و در مَعْرکه بقدر چهار هزار نفر را در میدان کشتند*.. پس فلسطینیان جنگ کردند و اسرائیل شکست خورده هر یک بخیمه خود فرار کردند و کُشتار بسیار عظیمی شد و از اسرائیل سی هزار پیاده کُشته شدند. کتاب اول باب چهارم

و سموئیل تمامی خاندان اسرائیل را خطاب کرده گفت: اگر بتامی دل بسوی خداوند بازگشت نمایید و خدایان غیر و عَشْتارُوت را از میان خود دور کنید و دل های خود را برای خداوند حاضر ساخته تنها او را عبادت نمایید، پس او شما را از دست فلسطینیان خواهد رهانید* آنگاه بنی اسرائیل بعلم و عَشْتارُوت را دور کرده و تنها خداوند را عبادت نمودند.. فلسطینیان برای برای مقاتله اسرائیل نزدیک آمدند و در آن روز خداوند بصدای

عظیم بر فلسطینیان رعد کرده ایشان را منهزم ساخت و از حضور اسرائیل شکست یافتند* و مردان اسرائیل فلسطینیان را تعاقب نموده ایشان را شکست دادند.. پس فلسطینیان مغلوب شدند و دیگر بحدود اسرائیل داخل نشدند و دست خداوند در تمامی دوران زندگی سموئیل بر فلسطینیان بود* و شهرهاییکه فلسطینیان از اسرائیل گرفته بودند با اسرائیل پس دادند و اسرائیل حدود آنها را از دست فلسطینیان رهانیدند.. و سموئیل در تمام روزهای عمر خود بر اسرائیل داوری می نمود.. کتاب اول باب هفتم

« و واقع شد که چون سموئیل پیرشد پسران خود را بر اسرائیل داوران ساخت* اما پسرانش براه او رفتار نمی نمودند بلکه در پی سود رفته رشوه می گرفتند و داوری را منحرف می ساختند* پس جمیع مشایخ اسرائیل جمع شده نزد سموئیل آمده و او را گفتند: اینک تو پیرشده ای و پسرانت براه تو رفتار نمی نمایند پس برای ما پادشاهی نصب نما تا مثل سایر اُمتهای بر ما حکومت نماید* این امر در نظر سموئیل ناپسند آمد چونکه گفتند ما را پادشاهی بده تا بر ما حکومت نماید و سموئیل نزد خداوند دعا کرد* و خداوند بسموئیل گفت آواز قوم را در هرچه بتو گفتند بشنو زیرا که ترا ترک نکردند بلکه مرا ترک کردند تا بر ایشان پادشاهی نمایم* .. مرا ترک نموده خدایان غیر را عبادت نمودند پس با تو نیز همچنین رفتار خواهند نمود*... و سموئیل تمامی سخنان خداوند را به قوم بیان کرد وگفت: رسم پادشاهی که بر شما حکم خواهد نمود این است که پسران شما را گرفته ایشان را بر عرابه ها و سواران خود خواهد گماشت تا پیش روی او بدون* .. و بعضی را برای شیار کردن زمینش و درو کردن محصولش و ساختن آلات جنگش و اسباب عرابه هایش تعیین خواهد نمود* و دختران شما را برای عطر کشی و طبخی و خبازی خواهد برد* و بهترین مزرعه ها و تاکستانها و باغات زیتون شما را گرفته به خواجه سرایان و خادمان خود خواهد داد* و عُشر {یک دهم} زراعات و تاکستانهای شما را گرفته بخواجه سرایان و خادمان خود خواهد داد* و غلامان و کنیزان و نیکوترین جوانان شما و الاغهای شما را گرفته برای کار خود خواهد گماشت و عُشر گله های شما را خواهد گرفت و شما غلام او خواهید بود* و در آن هنگام از دست پادشاه خود که برای خویشتن برگزیده اید فریاد خواهید کرد و خداوند در آن روز شما را اجابت نخواهد نمود* اما قوم از شنیدن سخنان سموئیل ابا نمودند و گفتند نی، بلکه می باید بر ما پادشاهی باشد تا ما نیز مانند سایر اُمتهای باشیم و پادشاه بر ما داوری کند.. سموئیل تمامی سخنان قوم را شنیده آنها را بسمع خداوند رسانید و خداوند بسموئیل گفت آواز ایشان را بشنو و پادشاهی برای ایشان نصب نما .. باب هشتم

بدین ترتیب با گزینش شاول پادشاهی، برگ تازه ای در تاریخ بنی اسرائیل گشوده می شود که هنجار خوشی در پی ندارد. شاول که مردی روان پریش و بد کردار بود، با کُناک زشت خود نشان داد که سموئیل در پیش بینی خود اشتباه نمی کرد.. « و کلام خداوند بر

سموئیل نازل شده گفت * پشیمان شدم که شاول را پادشاه ساختم زیرا از پیروی من برگشته کلام مرا بجا نیاورده است..» باب یازدهم آیه 11

در اینجا با یکی دیگر از بازیگران بزرگ تاریخ اسرائیل بنام داود آشنا می شویم که بدست سموئیل برای پادشاهی { مسح } می شود. «.. پس سموئیل حُقّه روغن را گرفته داود را در میان برادرانش مسح نمود و از آن روز به بعد روح خداوند بر داود مستولی شد.. {واژه ی مسح در زبان عبری از ریشه روغن است، و آیین مسح چنین بود که روغن زیتون یا روغن دیگری را بر سر کسی یا چیزی می ریختند و آن کس یا آن چیز را برای کار خدا ویژه می کردند.. روغن نماد روح القدس یا روان خداوندی است. واژه ی مسیح با همین واژه در پیوند است. مسیح خداوند به کسی گفته می شد که روح القدس راهنمای او بوده است. از همین رو است که کوروش بزرگ نیز مسیح خداوند نامیده شده است..».

داود جوانترین فرزند مردی بنام یسا از خاندان یهودا بود که در سال 1033 پیش از میلاد در بیت لحم زاده شد، همان شهری که عیسا در آن زاده شد. در نو جوانی به کار شبانی پرداخت و دلیریهای بسیار از خود نشان داد. به خنیاگری دلبستگی فراوان داشت، برت را بسیار استادانه می نواخت بگونه ای که با آوای برت پادشاه روان پریشی مانند شاول را هم آرام می نمود: «.. و واقع می شد هنگامی که روح بد از جانب خدا بر شاول می آمد که داود بر بربط گرفته بدست خود می نواخت و شاول را راحت و صحت حاصل می شد و روح بد از او می رفت.».

کتاب دوم سموئیل با گذشته شدن شاول در میدان جنگ و سوگواری داود برای او آغاز می شود و در پرتو دلیریها و کاردانی این جوان رزمنده و خوش سیما که اکنون بدست سموئیل مسح شده و بر تخت پادشاهی نشسته است، پیروزیهای پیاپی برای اسرائیل در جنگ با فلسطینیان و دیگر دشمنان فراهم می شود.

باب یازدهم کتاب دوم سموئیل ما را با یکی دیگر از شاهکارهای تورات آشنا می سازد و یکبار دیگر ما را به ستایش از نویسندگان این نامه ی کلان برمی انگیزد: « و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته بر پشت بام خانه پادشاه گردش کرد و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می کند و آن زن بسیار نیکو منظر بود* پس داود فرستاده در باره زن استفسار نمود، او را گفتند که آن زن بتشبع، زن اوریا ی حتی { یکی از سردران سپاه او } است. داود قاصدان فرستاده او را آوردند و داود با او همبستر شد* آن زن حامله شد و فرستاده داود را مخبر ساخت و گفت من حامله هستم* پس داود نزد یوآب فرستاد که اوریا ی حتی را نزد من بفرست و یوآب اوریا ی حتی را نزد داود فرستاد* و چون اوریا نزد وی رسید از سلامتی قوم و از سلامتی جنگ پرسید { از او خواست که چگونه میدان جنگ را گزارش کند } و سپس داود به اوریا گفت بخانه ات برو و پایهای خود را بشوی.

پس اُوریا از خانه پادشاه بیرون رفت و از عقبش خوانی فرستاده شد* اما اُوریا در کنار دیگر خدمتکاران پادشاه خوابید و بخانه خود نرفت* داود را خبر داده گفتند که اُوریا بخانه خود نرفته است. پس داود به اُوریا گفت آیا تو از سفر نیامده ای؟ پس چرا بخانه خود نرفته ای* اُوریا بداد عرض کرد که اسرائیل و یهودا در خیمه ها ساکن اند و آقام یوآب و سپاهیان بر روی بیابان خیمه نشین اند، آیا با چنین وضعی من بخانه خود بروم تا اکل و شرب نمایم و با زن خود بخوابم؟ من هرگز این کار را نخواهم کرد.. { این افسر و الامنش، خواننده را در برابر خود وادار به گرنش می کند }.

داود به اُوریا گفت امروز نیز اینجا باش و فردا ترا روانه می کنم. و داود او را دعوت نمود که در حضورش خورد و نوشید و او را مست کرد! ولی او باز بخانه اش نرفته در کنار خدمتکاران خوابید..

.. بامدادان داود مکتوبی برای یوآب نوشته بدست اُوریا سپرد تا به او دهد* و در مکتوب باین مضمون نوشت که اُوریا را در مقدمه جنگ سخت بگذارید و از عقبش پس بروید تا زده شده و بمیرد..».

این افسر که مایه ی سر بلندی ارتش اسرائیل بود، خود از تبار اسرائیل نبود، همانگونه که از نام او پیدا است از مردم حتی بود، سپس یهودی شد و با نشان دادن کاردانی و دلیری به پایگاه فرماندهی بخشی از سپاه اسرائیل فراز آمد. تنها گناه این بزرگمرد و الامنش، داشتن همسری زیبا و همسایگی با داود بود..

یوآب خواهر زاده ی داود و سپهسالار اسرائیل بود. در این رخداد بد فرجام دیدیم که داود که از شبانی به پادشاهی رسیده بود، نه کار شبانی را درست انجام داد و نه کار پادشاهی را، او گُرگ درنده خویی در جامه ی شبانی بود که گوسپندان را با دندانهای تیز خود پاره می کرد.. و پادشاه بد کاری که بجای پاسداری از و الامندی مردمش در بی آبرو کردنشان می کوشید... و بَشَبَع، زن زیبایی که مایه ی گمراهی داود و سیه روزگاری همسرش را فراهم آورد مادر سلیمان است. کودکی که از این زشتکاری زاده شد در پی بیماری درگذشت، ولی فرزند دومش که سلیمان بود نامورترین پادشاه اسرائیل گردید. آنچه که خواننده را به ستایش نویسندگان این نامه ی دینی برمی انگیزد راستگویی و پنهان نکردن زشتکاریهای بزرگان دین است، کاری که در کمتر نامه ی دینی، یا گزارش تاریخی دیده می شود.

در باب دوازدهم کتاب دوم سموئیل فراز دیگری هست که دریغ است آن را در اینجا نیاوریم: « و خداوند ناتان { یکی از پیامبران یهود که رایزن داود و پس از او رایزن سلیمان شد } نزد داود فرستاد و آمده او را گفت که: در شهری دو مرد بودند، یکی دولتمند و دیگری فقیر* مرد

دولتمند گاو و گوسفند فراوان داشت * و مرد فقیر را جز یک ماده بره کوچک چیزی نبود که همراه وی و پسرانش بزرگ می شد، از خوراک او می خورد و از کاسه او می نوشید و در آغوشش می خوابید و برایش مثل دختر می بود * و مسافری {میهمانی} نزد آن مرد دولتمند آمد، او حیفش آمد که از گوسفندان و گاوان خود بگیرد و برای میهمان خود خوراک مهیا سازد، پس بره آن مرد فقیر را گرفته برای آن مرد که نزد وی آمده بود مهیا ساخت..

آنگاه خشم داود بر آن شخص افروخته شده به ناتان گفت: بحیات خداوند قسم کسیکه این کار را کرده مستوجب قتل است.. چونکه هیچ ترحم ننموده، پس باید بره را چهار چندان رد کند * ناتان به داود گفت آن مرد تو هستی!! و یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: من ترا بر اسرائیل پادشاهی مسح نمودم و ترا از دست شاول رهایی بخشیدم * و خانه آقایت را بتو دادم و زنان آقای ترا {اشاره به شاول است} به آغوش تو، و خاندان اسرائیل و یهودا را بتو عطا کردم، و اگر این کم می بود چنین و چنان برای تو مزید می کردم * پس چرا کلام خداوند را خوار کردی و در نظر وی عمل بد بجا آوردی و اوریای حتی را بشمشیر زده، زن او را برای خود بزنی گرفتی و او را بشمشیر بنی عمون بقتل رساندی * پس حال شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد بعلت اینکه مرا تحقیر کرده زن اوریای حتی را گرفتی تا زن تو باشد * خداوند چنین می گوید: اینک من از خانه خودت بدی را بر تو عارض خواهم گردانید و زنان ترا پیش چشم تو گرفته بهمسایه ات خواهم داد و او در برابر این آفتاب با زن تو خواهد خوابید * زیرا تو اینکار را پنهانی کردی اما من اینکار را پیش تمام اسرائیل و در برابر آفتاب خواهم کرد..».

پس از کتاب سموئیل می رسیم به دو بخش از کتاب پادشاهان و در پی آن کتاب تواریخ ایام که آنهم در دو بخش فراهم گردیده است. این دو کتاب از دیدگاه تاریخی از ارزش بسیار بالایی برخوردارند.

پیش از بررسی کتاب پادشاهان شایان یادآوری است که واژه ی پادشاهان در تورات بدان گونه که در گویش امروز بکار می رود نیامده است. در آن روزگار هر شهر کوچک یا بزرگ را فرمانروایی بود که پادشاه یا ملک نامیده می شد، گاه رهبر یا سالار گروهی از مردم را نیز پادشاه می گفتند چنانچه در آیه ی پنجم از باب سی و سوم تثئیه، موسی پادشاه یثورن نامید شده و یثورون همان اسرائیل است. از همین رو می بینیم که سرزمین کوچکی مانند کنعان بیش از سی پادشاه داشته است، با چنین آگاهی، شکفت زده نخواهیم شد که چگونه کسی مانند ادونی صدوق که پادشاه توانمندی هم نبود توانست با بسیاری از پادشاهان دیگر هم پیمان شود.

بخش نخست کتاب پادشاهان با گزارش پیری و بیماری و مرگ داود آغاز می شود: « .. و داود پادشاه پیر و سالخورده شده هر چند او را بلباس می پوشاندند گرم نمی شد * خادمانش

گفتند بجهت آقاي ما دختر جوان باكره اي بياورند تا در آغوش او بخوابد و گرمش كند* پس در تمامي حدود اسراييل دختری زيبا و باكره جستجو كردند و سرانجام او را يافته و نزد پادشاه آوردند.. باب اول

« و چون ايام وفات داود نزديك شد پسر خود سليمان را وصيت فرموده گفت: من براه تمامي اهل زمين مي روم {مي ميرم}، تو قوی و دلير باش* وصايای يَهُوه خدای خود را نگاهداشته بطريقهای وی سلوک نما و فرايض و احكام و شهادت ويرا بنوعيكه در تورات موسی مکتوبست محافظت نما تا در هر كاريكه كنی و بهر جاييكه توجه نمایی برخوردار باشی .. سليمان بر كرسی پدر خود نشست و سلطنت او بسيار استوار گرديد..

سليمان پيش از اينكه به كار كشورداری بپردازد، دست بخون برادر آلوده مي كند و برادر بزرگ خود ادونيا را كه از همسر ديگر داود بود مي كُشد، سپس فرمان به كُشتن يوآب مي دهد كه پسر خواهر داود و در روزگار او سپهسالار اسراييل بود. انگيزه ي كُشتن يوآب اين بود كه به پادشاهی برادرش ادونيا رای داده بود، و سپس نوبت به كسان ديگری مي رسد كه خواهان پادشاهی ادونيا بودند و بدین ترتيب پادشاهی خود را استوار می گردانند..

دو كتاب پادشاهان و در پی آن تواریخ ايام كه هريك در دو بخش فراهم كشته اند بیشترین بخش از تاريخ يهود را گزارش می كنند.

نویسنده ی تواریخ ايام شناخته شده نیست . برخی از پژوهشگران عزرا را نویسنده ی این بخش از تورات می دانند. این كتاب در سال 457 پيش از ميلاد پس از برگشت بني اسراييل از اسارت بابل به نيابوم خود نوشته شده است.

كوشش در شناخت صهيونيزم، بدون بررسی این دو گرامی نامه، بگفته ی سليمان، باطل اباطيل است.

كتاب عزرا در پی تواریخ ايام جا گرفته و چگونگی برگشت بني اسراييل به صهيون را پس از رهایی از بند اسارت بابل گزارش می. آغاز این نامه به اندازه ای زيبا است كه نمی توان از آن چشم پوشيد: «.. خداوند روح كوروش پادشاه فارس را برانگيخت تا در تمامي ممالك خود فرمانی نافذ كرد و آنرا نیز مرقوم داشت و گفت: كوروش پادشاه فارس چنین می فرماید: يهوه خدای آسمانها جميع ممالك زمين را بمن داده و مرا امر فرموده است كه خانه ای برای وی در اورشليم كه در يهودا است بنا نمايم* پس كيست از شما از تمامي قوم او كه خدایش با وی باشد او باورشليم كه در يهودا است برود و خانه يهوه را كه خدای اسراييل و خدای حقیقی است در اورشليم بنا نماید ..».

پس از عَزْرَا **کتاب نَحْمِیا** جا گرفته است. **نَحْمِیا** از تُخْمه ی پادشاهی اسرائیل بود که در دوره اسارت در بابل چشم بجهان گشود و در دربار اردشیر دراز دست، شاهنشاه نامبردار ایرانی به کار چمانی (= ساقی گری) برگزیده شد، و سر انجام از شاهنشاه ایران درخواست نمود که به او پروانه ی بازگشت به **صهیون** را بدهد و او را درکار بازسازی اورشلیم یاری رساند. این درخواست از سوی شاهنشاه ایران پذیرفته شد و در سال 444 پیش از عیسا که بیستمین سال پادشاهی اردشیر دراز دست بود **نَحْمِیا** به فرمانروایی و کار باز سازی اورشلیم به **صهیون** فرستاده شد.

در پی **نَحْمِیا کتاب استر** می آید که برخی آن را نوشته ی عَزْرَا و برخی نوشته ی کاهن دیگری بنام **یهویاقیم** می دانند، ولی آنچه که از درونمایه این گزارش دانسته می شود، نویسنده ی آن **مُردخای** بوده است. آرش این نام (پرستنده ی مریخ) و از خانواده ی **شاؤل** نخستین پادشاه بنی اسرائیل بود و آنگونه که از این گزارش دانسته می شود، در دربار خشایار شاه، در کار کشورداری به رایزنی می نشست. آنچه که در این نامه آمده بیشتر به داستان پردازی می ماند تا به یک گزارش تاریخی.

پس از **استر** می رسیم به **کتاب ایوب**، داستان شورانگیز مرد نگون بختی که بازیچه ی دست خدا و شیطان می شود و به ژرفترین پایه ی سیه روزگاری فرو می افتد. اگر چه بسیاری از دین باوران کوشیده اند که آن را یک گفتار فلسفی بشمار آورند، ولی آنچه که در این گفتار دیده نمی شود فلسفه است. نشانه های بسیاری هست که داستان **ایوب** نیز مانند رُخداد توفان در رزمنامه ی **گیل گمش**، از داستانهای **سومری** است که پس از دوران اسارت بابل به تورات و از آنجا به قرآن راه پیدا کرده است، با این دگرگونی که در قرآن هیچیک از این دو داستان از یک هنجار شایسته ی ادبی برخوردار نیستند ولی در تورات سامان بسیار بسیجیده ای دارند.

پس از ناله های دردمندانه ی ایوب می رسیم به **مزامیر** شورانگیز **داود** که بی هیچ چون و چرا باید آنها را در ردیف بزرگترین شاهکارهای ادب درجهان باستان بشمار آورد. اگر رزمنامه ی **گیل گمش** را نخستین سروده ی آدمی - و گاتهای ورجاند اشو زرتشت را نخستین سروده ی فلسفی و آموزه ی دینی بدانیم، آنگاه ناگزیر خواهیم بود که **مزامیر داود** را بزرگترین شاهکار ادب در جهان باستان بشمار آوریم. این 150 سرود که با آهنگ نای و نی خوانده می شدند اگرچه بنام داود نامور گشته اند ولی کارشناسان آنها را پنج بخش کرده و کسانی مانند داود - بنی قورح - آساف - سلیمان - هیمان - ایزراعی - بایثان - ایزراعی - و تنی چند از سخنسرایان ناشناس دیگر را سرایندهگان این سرودهای دل انگیزی دانند: «ای تمامی روی زمین خداوند را آواز شادمانی دهید.. زیرا خداوند نیکو است و رَحْمَت او تا ابدالآباد...»

هَلَلویاه خداوند را سرود تازه بسرائید، و تسبیح او را در جماعت مقدسان* اسرائیل در آفریننده خود شادی کند و پسران صَهیون در پادشاه خویش وجد نمایند* نام او را با رقص تسبیح بخوانند، با بربط و عود او را بسرایند زیرا **خداوند از قوم خود رضا مندی دارد..**

هَلَلویا خداوند را در فُدس او تسبیح بخوانید، در فلک قوت او او را تسبیح بخوانید* او را بسبب کارهای عظیم او تسبیح بخوانید* او را بحسب کثرت عظیمش تسبیح بخوانید* او را با دَف و رَقص تسبیح بخوانید* او را با صِنْجهای بلند آواز تسبیح بخوانید* او را با صِنْجهای خوش آواز تسبیح بخوانید* هر که روح دارد خداوند را تسبیح بخواند..

پس از این سرودهای شادی بخش می رسیم به **امثال سلیمان** که رنگ و بوی اندرزهای پدرانه ی **آخِیقار** دانشمند آشوری دوران **سناخریب** را دارند: « ای پسر من تأدیب پدر خود را بشنو و تعلیم مادر خویش را ترک منما* زیرا که آنها تاج زیبایی برای سرتو و جواهر برای گردن تو خواهد بود* شش چیز است که خداوند از آنها نفرت دارد، بلکه هفت چیز که نزد جان وی مکروه است: چشمان متکبر- و زبان دروغگو- و دستهاییکه خون بیگناهان را می ریزد* دلی که تدابیر فاسد را اختراع می کند- پایهاییکه در زیان کاری تیزرو می باشند - شاهد دروغگو که به کذب متکلم شود- و کسیکه در میان برادران نزاع بیافریند* پسر حکیم پدر خود را مسرور میسازد اما پسر احمق باعث خُزن مادر می شود* گنجهای شرارت مَنفَعَت ندارد اما عُدالت از موت رهایی می دهد* خداوند جان مرد عادل را نمی گذارد گرسنه بشود اما آرزوی شریران را باطل می سازد* کسیکه بدست سُست کار می کند فقیر می گردد اما دست چابک غنی می سازد. یادگار عادلان مبارک است اما اسم شریران خواهد گندید* دهان عادلان چشمه حیات است اما ظلم دهان شریران را میپوشاند*

شگفتا که این سخنان خرد پذیر کمترین همانندی با کُناک خرد ستیزانه ی سلیمان ندارند، چگونه می توان پذیرفت کسی که دیگران را به این زیبایی اندرز می دهد، همان کسی است با زشتکاریهای پیاپی خود مایه ی سیه روزگاری مردمش را فراهم می آورد..

پس از **امثال سلیمان** نوشته ی دیگری است بنام **جامعه** که آن را نیز باید یکی دیگر از شاهکارهای ادب در جهان کهن بشمار آورد. نویسنده ی این کتاب را نیز سلیمان می دانند و با اشاره های بسیار روشنی که در آن آمده چاره ای نیست جز اینکه **جامعه** را نیز نوشته سلیمان بدانیم: «.. برای هر چیز زمانی است و هر مَطَلَبی را زیر آسمان وقتی است* وقتی برای ولادت وقتی برای مُوت* وقتی برای غرس کردن و وقتی برای کندن مَغرُوس* وقتی برای قتل، وقتی برای شفا* وقتی برای مُنهدم ساختن و وقتی برای بنا نمودن* وقتی برای گریه کردن، و وقتی برای خنده* وقتی برای ماتم، و وقتی برای رقص* وقتی برای پراکنده ساختن سنگها، وقتی برای جمع کردن سنگها* وقتی برای درآغوش کشیدن،

و وقتی برای اجتناب از درآغوش کشیدن* وقتی برای دریدن، وقتی برای دوختن* وقتی برای سکوت، و وقتی برای گفتن* وقتی برای محبت و وقتی برای نفرت* وقتی برای جنگ و وقتی برای صلح* پس کارکننده را از زحمتیکه می کشد چه منفعت است* مشقتی را که خدا به بنی آدم داده است تا در آن زحمت کشند ملاحظه کردم .. پس فهمیدم که برای آدمی چیزی بهتر از این نیست که شادی کند و در حیات خود بنیکویی مشغول باشند..

خواندن این نوشتار بسیار دلنشین را به همه ی دوستداران ادب پیشنهاد می کنم

پس از کتاب **جامعه با غزلهای سلیمان** آشنا می شویم. اگر چه کلیسا کوشش بسیار می کند تا این سرودهای عاشقانه را رنگ و رخسار **مینوی** بدهد و بگوید که در اینجا سخن از **مهر ناب عیسا و کلیسا** در میان است، ولی اروتیک ادبی در این سرودها باندازه ای پُر مایه است که تا کنون هیچ کشیشی دلیری نکرده این **سرودهای مینوی** و این **مهر ناب میان عیسا و کلیسا** را با صدای بلند بخواند!! از اینرو سپارش می شود که: { غزلهای سلیمان را خواهران با هم بخوانند و برادران با هم}. بد نیست نگاهی به این مهر ناب عیسا و کلیسا بیندازیم: «.. او مرا به بوسه های دهان خود بیوسد* ای محبوبه من رخسارت بجواهر و گردنت بگردن بندها چه بسیار جمیل است* مرا به قرصهای کشمش تقویت دهید و مرا به سیبها تازه سازید زیرا که من از عشق بیمار هستم* دست چپش در زیر سر من است و دست راستش مرا درآغوش می کشد.. شبانگاه در بستر خود او را که جانم دوست می دارد طلبیدم، او را جستجو کردم اما نیافتم* اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من اینک تو زیبا هستی* لبهایت مثل رشته قرمز و دهانت جمیل است و شقیقه هایت در عقب برقع تو مانند پاره انار است* دو پستانت مثل دو بچه توام آهو هستند که در میان سوسنها می چرند* زیر زبان تو عسل و شیر است.. محبوب من دست خویش را از سوراخ در داخل ساخت و احشایم برای وی بجنبش در آمد!! بیچاره کشیشها چه رنجی می کشند!!

پس از این سرودهای عاشقانه می رسیم به **کُتب انبیا** که وارون غزلهای سلیمان از تلخی بسیار گزنده ای برخوردارند. بدون ژرف نگری در **کتب انبیاء** نه کارنامه ی فرزندان اسراییل را آنگونه که هست خواهیم شناخت، نه جایگاه تورات را در فرهنگ سیاسی یهود پیدا خواهیم کرد و نه به دانش بسنده برای شناخت آرمانشهر سیاسی **صهیونیزم** آراسته خواهیم گشت. برای اینکه از پیاله ی شکیبایی خوانندگان ارجمند این جستار فراتر نرفته باشیم، ادامه ی این پژوهش را به فرگرد سوم از بخش دوم وا می گذاریم. کامتان شیرین و روزگارتان پیروزگر باد.

پاینده ایران – هومر ابرامیان

